

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَ لَكِن تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (يوسف، 111)

داستان پیشینیان اگر بر ساخته نباشد گذرگاهی است برای خردورزان و گواه کتاب آسمانی بازمانده از پیش و روشنگر هر چیز که ایمان آورندگان به مدد آن می‌توانند راه خود را بیابند و به رحمت پروردگار برسند. آنچه پیشینیان ما در این زمینه نگاشته‌اند اکنون خود یکی از داستانهای پیشینیان انگاشته می‌شود و می‌توان امید بُرد که بازخوانی این میراث، تحقق وعده‌های آیه پایانی سوره تاریخی یوسف را برای ما هم به دنبال داشته باشد. کتاب پیش روی برگردان فارسی داستانی است درباره داستانهای پیشینیان.

تجربه ترجمه

سالها پیش از این استادی بزرگ و شایسته احترام وقتی پی برد مقاله‌ای از ایتان کولبرگ را ترجمه کرده‌ام، توصیه کرد که هیچگاه به ترجمه روی نیاورم. به محضر ایشان عرض کردم که این مقاله را پس از ترجمه نقد هم کرده‌ام و در واقع انگیزه ترجمه مقاله، نقد آن بوده است، گفت حتی نقد هم توجیه‌کننده پرداختن به ترجمه نیست. این سخن همچون پند بزرگان همواره آویزه گوش من و آویخته در برابر دیده‌ام بود و برای پایبندی به این اندرز از چند پیشنهاد برای ترجمه روی برگرداندم. پذیرش درخواست دوستان اهل علم، فضل و ادب سمت برای سنجش ارزش ترجمه کتاب *Islamic Historiography* در تابستان 1387 ش. وظیفه‌ای بود که امکان سرپیچی از آن برایم وجود نداشت، ولی پذیرش پیشنهاد ترجمه کتاب با توجه به شرایطی که به ویژه پس از قم‌نشینی داشتم با کمینه خرد خردی که هر انسانی از آن بهره‌ای دارد سازگار نبود. پس از چند نوبت گفت‌وگو به این امید که کتاب از سوی صاحب فضلی ترجمه شود و حقیر تنها آن را ویرایش کنم، قرارداد ترجمه منعقد شد ولی به ادله‌ای که اکنون مجال ذکر آن نیست، ناچار از ابتدای تیرماه 1390 خود دست‌به‌کار ترجمه کتاب شدم و در پایان آبان‌ماه 1390 کار ترجمه متن اصلی کتاب (بدون پاورقیها) به پایان رسید. بدین‌سان این تجربه با اکراه صورت بست، ولی اکنون که آن را پشت سر نهاده‌ام سببی از گل سپاس تقدیم دوستان سمت می‌کنم که این فرصت را برایم فراهم ساختند. درک مفاهیم نهفته در اثری بدین پایه از غنا جز از طریق ترجمه دقیق و واژه به واژه آن ممکن نبود. شاید خوانندگان عزیز کتاب به یاد داشته باشند که این کتاب در سال 1389 ش. نیز ترجمه و روانه بازار شده است. سزا نیست درباره آن ترجمه و نیاز به ترجمه دوباره کتاب در اینجا سخنی گفته شود.

درباره نویسنده

چیس اف. رابینسون، متولد 1963 م. تحصیلات دانشگاهی خود را به ترتیب در دانشگاه براون¹، دانشگاه امریکایی قاهره و دانشگاه عبری اورشلیم گذراند و دکتری خود را در سال 1992 م. از دپارتمان زبانها و تمدنهای شرق

1. Brown University

نزدیک¹ دانشگاه هاروارد گرفت. وی در سال 1993م. به دانشکده مطالعات شرقی و کالج ولفسون آکسفورد² پیوست و به عنوان رئیس بخش مطالعات شرقی³ این دانشکده دست به اقدامات قابل توجهی به ویژه برای افزایش ارتباط آن با دیگر مراکز و مؤسسات علمی خاورمیانه زد. وی تا سال 2008م. به تدریس در آنجا مشغول بود و در همین دوره از سال 1999 تا 2000 عضویت در مدرسه مطالعات تاریخی مؤسسه مطالعات پیشرفته⁴ در پرینستون را نیز داشت. رابینسون از سال 2008م. تاکنون به عنوان سرپرست مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه شهر نیویورک⁵ مشغول خدمت است و طرحهای زیادی را در مسیر اهداف این مرکز انجام داده است. آثار علمی رابینسون در قالب تألیف کتاب، ویراستاری کتاب، نوشتن مقاله، نوشتن مقاله کوتاه از جمله نگارش مدخلهای دائرةالمعارف و معرفی کتاب به جامعه علمی عرضه شده است. وی همچنین عضو تحریریه و ویراستار چندین نشریه علمی است. کتابهای تألیفی او عبارتند از: *عبدالملک*، 2005م.، انتشارات وان ورلد،⁶ 139 + هفده صفحه که چهار گزارش برای معرفی⁷ آن به چاپ رسیده است؛ *تاریخ‌نگاری اسلامی*،⁸ 2003م.، انتشارات دانشگاه کمبریج،⁹ در 237 + بیست‌وپنج صفحه؛ *امپراتوری و نخبگان بعد از فتوحات مسلمانان: دگرگونی بین‌النهرین شمالی*¹⁰، 2000م.، انتشارات دانشگاه کمبریج، 206 + پانزده صفحه؛ *میراث پیامبر: خاورمیانه و اسلام*¹¹، 600-1200 م.، 2013م.، انتشارات دانشگاه کمبریج، زیر چاپ. وی همچنین در ویراستاری پنج کتاب به عنوان سرویراستار یا ویراستار همکار نقش داشته است. رابینسون حداقل 25 مقاله پژوهشی در نشریات یا مقدمه کتابها یا مجموعه مقالات به چاپ رسانده است که تقریباً همه آنها به گونه‌ای به تاریخ سیاسی جهان اسلام در فاصله قرنهای هفتم تا دوازدهم میلادی پیوند می‌خورند. افزون بر این رابینسون 14 مقاله کوتاه یا مدخل در جاهای مختلف از جمله در ویرایش دوم و سوم¹² *دائرةالمعارف اسلام* و *دائرةالمعارف قرآن*¹³ نوشته است. معرفی کتاب بخشی دیگر از آثار منتشرشده رابینسون است که در این زمینه هم می‌توان از 18 نوشته نام برد. وی در مقطع کارشناسی و تحصیلات تکمیلی به ارائه دروسی مانند تاریخ سیاسی و اجتماعی صدر اسلام در خاورمیانه، متون فقهی، جغرافیایی، تاریخی، عربی و تاریخی- فرهنگی صدر اسلام می‌پردازد. اطلاعات تکمیلی درباره او را می‌توان در پایگاه اطلاع‌رسانی مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه شهر نیویورک یافت: <http://chaserobinson.net/biography>.

-
1. Department of Near Eastern Languages and Civilizations
 2. Faculty of Oriental Studies and Wolfson College, Oxford
 3. Board of Oriental Studies
 4. School of Historical Studies at the Institute for Advanced Studies
 5. Graduate Center of the City University of New York
 6. Oneworld Press
 7. book review
 8. *Islamic Historiography*
 9. Cambridge University Press
 10. *Empire and Elites after the Muslim Conquest: The Transformation of Northern Mesopotamia*
 11. *The Legacy of the Prophet: The Middle East and Islam, 600-1200*
 12. *Encyclopedia of Islam*
 13. *Encyclopedia of the Qur'an*

کتاب تاریخ‌نگاری اسلامی

این کتاب همان‌گونه که می‌بینید از یک مقدمه و ده فصل و یک نتیجه‌گیری و چند افزوده در آغاز و پایان کتاب تشکیل شده است. تدوین آثاری از این دست محصول یکی دو سال تدریس و مطالعه هر چند متمرکز نیست. آثاری این‌گونه بی‌تردید برآمده از سالهای متمادی انس با موضوع و تدریس و تحقیق در زمینه آن است. سالها پیش - شاید سال 1372 - وقتی با مرحوم دکتر مرتضی خلیج اسعدی درباره اجرای یک طرح تحقیقاتی درباره مطالعات شیعی در غرب سخن در میان بود، ایشان در مقام استدلال برای مقدم داشتن طرحی دیگر گفت پاره‌ای از موضوعات تحقیق به گونه‌ای است که نباید بیم آن را داشت که دیگران به سراغ آن بروند و تازگی آن از بین برود چون سالها کار می‌طلبند و کمتر کسی چنین همتی دارد. این کتاب را هم باید از مصادیق همان طرحها و موضوعها شمرد که بی‌تردید نتیجه سالها مطالعه و بررسی است. ظاهراً پنج معرفی از این کتاب منتشر شده است که خود از جایگاه معتبر علمی کتاب حکایت می‌کند:

Reviews: Islam and Christian-Muslim Relations 15 (2004); Eurasian Studies 11 (2003); Middle East and South Asia Folklore Bulletin 20 (2004); al-Masaq 17 (2005); The American Journal of Islamic Social Sciences 21 (2004); Choice (July, 2003); Bulletin Critique des Annales Islamologiques 22 (2006); Journal of the Economic and Social History of the Orient 49 (2006); Welt des Islams 47 (2007).

گزارش کنت شال¹ از دانشگاه کالیفرنیا لوس آنجلس و گزارش دوین استیوارت² از بخش مطالعات خاورمیانه و شرق آسیا³ دانشگاه اموری⁴ آتلانتای جورجیا درباره این کتاب که به ترتیب در آدرسهای زیر در دسترس است، دربردارنده نکاتی سودمند است:

- <http://128.97.165.17/cnes/jusur/article.asp?parentid=15520>
- <http://www.scribd.com/doc/67244573/Book-Reviews-Islamic-Historiography>

همدلیها و ناهمدلیها با کتاب

این کتاب بی‌شک در زمره آثار مستشرقان است. نگاه همدلانه یا ناهمدلانه درباره استشراق همواره طرفداران خود را در بین ما مسلمانان داشته است. از این باور به آسانی بیشتری می‌توان دفاع کرد که استشراق که از نخستین دوره‌های پیدایش خود یکسره رنگ خصومت داشت به تدریج وجه واقع‌گرایی و حقیقت‌جویی به خود گرفت تا آنجا که نیمه دوم قرن بیستم را می‌توان دوره نگاه منصفانه به اسلام شمرد. پس از یازدهم سپتامبر هم دو جریان متمایز در استشراق هم دوش هم مشغول فعالیت‌اند. جریان نخست جریان تحت سلطه دولتها و همسو با اهداف سیاسی و گسترش طلبانه آنهاست که یک سوی آن را اسلام‌هراسی تشکیل می‌دهد و سوی دیگر آن را مطالعات و تحقیقات معطوف به شناخت نقاط آسیب‌پذیر جوامع اسلامی ولی جریان دیگر جریان مستقل از سلطه دولتهاست که در پاره‌ای نهادهای علمی و یا از سوی برخی شخصیت‌های مستقل پی گرفته می‌شود. شکاف روزافزون بین حاکمیت و عرصه رسمی و مردم و عرصه عمومی در کشورهای غربی را نیز در

1. Kent Schull

2. Devin Stewart

3. Department of Middle Eastern and Asian Studies

4. Emory University

این حیطة می‌توان جستجو کرد. اسلام‌شناسی مستقل بیش از آن که در پی شناخت اسلام و جوامع اسلامی برای ضربه زدن به آنها و یا بهره‌گیری از آنها باشد در پی شناخت هر چه بیشتر و پی بردن به واقعیت اسلام و جوامع اسلامی است. روشن است که مشخص کردن جایگاه دقیق یک‌یک آثار علمی در این دو دسته از مطالعات نیازمند اطلاعاتی است که گاه آسان هم به دست نمی‌آید؛ ولی تشخیص این دو جریان کلی و روح حاکم بر آنها چندان دشوار نیست. قراین گوناگونی حکم می‌کند که می‌توان کتاب *تاریخ‌نگاری اسلامی* را در زمره دسته دوم قرار داد. بنابراین ستودن جنبه‌های مثبت کتاب به مفهوم از یاد بردن پیشینه و دیگر ابعاد محتمل استشراق نیست.

بی‌تردید این کتاب در مقام سنجش با دیگر آثاری که درباره تاریخ‌نگاری اسلامی پدید آمده است، گامی مهم به جلو به حساب می‌آید. این کتاب وجوه مثبت قابل توجهی دارد که پاره‌ای از آنها در گزارشهای معرفی هم آمده است: وسعت منابع، نگاه جامع در قلمرو موضوع، موجه بودن محدوده زمانی که نویسنده برای موضوع کتاب برگزیده است، ساختار دلنشین کتاب، معرفی منابعی برای مطالعه بیشتر، ابتکار آوردن سال‌شمار در آغاز کتاب. ولی شاید وجه شاخص و برجسته این کتاب تکیه بر زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و حتی اقتصادی تاریخ‌نگاری در دوران نخستین اسلامی است که مؤلف را بیشتر در کسوت یک تاریخ‌نگار اجتماعی نمایانده است و آن گونه که خود در مقدمه کتاب به آن اشاره کرده است به جای پاسخ به این پرسش که مسلمانان چه نوشته‌اند به پاسخ این پرسش پرداخته است که مسلمانان چرا و چگونه نوشته‌اند. همچنین نوع نگاه مؤلف به خاستگاه دینی تاریخ‌نگاری که در فصلهای پنجم و هفتم به آن پرداخته شده است، با همه ملاحظاتی که درباره آن می‌توان مطرح کرد، شایسته توجه است. از منظری دیگر این اثر می‌تواند به عنوان الگویی برای جامعه‌شناسی علم در دوره اسلامی برای تدوین تاریخ دیگر رشته‌های علمی رایج نزد مسلمانان مورد توجه قرار گیرد، همچنان که یک الگو برای تدوین گونه‌های تاریخ‌نگاری مانند تاریخ‌نگاری فرقه‌ای و محلی هم هست. یکی دیگر از نکات مثبت و قابل توجه کتاب که در فرصتی دیگر باید به تبیین و ارزیابی آن پرداخت ملاحظیات مؤلف در نقد مدرنیته مانند اشاره به خودتأییدی مدرنیته و تمایل آن به بزرگ‌نمایی تفاوت‌هایش با همتایان پیش از دوران مدرن است که در فصل هفتم آمده است. دریغ است در شمار این جنبه‌های مثبت کتاب از مقایسه منصفانه هرازگاه میراث تاریخ‌نویسی مسلمانان با مسیحیان و برشمردن برتریهای مسلمانان و نیز نگاهی اجتماعی به مسئله حقیقت تاریخی در فصل هشتم به دور از تأملات فلسفی. نکته دیگری که باید به عنوان یک وجه شاخص کتاب مورد تأکید قرار گیرد، باریک‌بینیهای مؤلف در موارد متعدد است که از جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: تمایز بین اسلامیت و عربیت در مقدمه کتاب، تفاوت‌های حدیث و خبر و تفاوت‌های حدیث و تاریخ در فصل اول، تمایز بین تاریخی‌اندیشی و مورخ بودن در فصل سوم، ژرف‌کاوی و باریک‌بینی در تفاوت‌های سه نوع تاریخ‌نگاری در فصل چهارم.

در کنار این وجوه مثبت، چند نکته قابل تأمل هم درباره کتاب وجود دارد که البته برخی از آنها مورد اشاره نویسندگان گزارش معرفی کتاب هم بوده است: کمرنگ دیدن نقش آموزه‌های دینی و میراث ایرانی در بحث ریشه، نپرداختن به شکل بایسته به نوشته‌های تاریخی مغرب و ترکیه عثمانی و ایران و هند و آسیای میانه، مستند نبودن ادعای سکونت امام صادق علیه السلام در کوفه - در فصل اول کتاب - با وجود ارجاعات فراوان کتاب در موارد دیگر، جمله‌های طولانی و گاه ملال‌آور، ذکر ارجاعات در پایان یک پاورقی و در نتیجه دشواری تطبیق دقیق مطالب کتاب با مستندات آن، استفاده بالنسبه زیاد و به باور این حقیر بی‌دلیل از واژگان و اصطلاحات فرانسوی، موارد متعددی اختلاف در ذکر سال وفات مورخان مسلمان در بخشهای مختلف کتاب و یا بی‌دقتی در ذکر سال دقیق وفات مورخان و یا اشتباههای فاحشی مانند ذکر نام ابن‌دواداری (1335م.) در ستون مربوط به مورخانی که پس از سال

درباره ترجمه

نکات زیر برای آگاهی از چندوچون ترجمه سودمند است:

1. پس از پایان ترجمه اولیه کتاب، با نویسنده محترم از طریق ای. میل چند بار مکاتبه صورت گرفت. هر چند وی به همه موارد خواسته شده نپرداخت و پاسخ پاره‌ای از موارد را به آینده‌ای واگذار کرد که هنوز آن آینده فرا نرسیده است، ولی گره‌گشایی او از پاره‌ای ابهام‌های متن مؤثر بود، این گونه موارد در پاورقی‌های کتاب ذکر شده است.
2. در ترجمه ضمن پایبندی به متن گاه عباراتی کوتاه برای توضیح مطلب آورده شده است.
3. پاراگراف‌بندی کتاب مطابق متن اصلی است.
4. موارد استفاده مؤلف محترم از پرانتز در مجموع زیاد است، ولی در مقام ترجمه بیشتر آنها حذف شده است و جملات توضیحی و معترضه به جای پرانتز مطابق رسم الخط فارسی بین دو علامت ویرگول و به ندرت از خط تیره قرار داده شده است.
5. علائم اختصاری، نقشه‌ها و تصاویر، فهرست منابع و پیشنهادهایی برای مطالعه بیشتر که نیازی به ترجمه نداشت، عیناً از متن اصلی کتاب اخذ و به این ترجمه اضافه شده است.
6. واژه‌نامه متن اصلی کتاب که در بردارنده 37 واژه است در ترجمه کنار گذاشته شد. این واژه‌نامه برای مخاطب انگلیسی زبان تنظیم شده است و برای خواننده فارسی‌زبان سودمندی ندارد. به عنوان مثال یکی از مدخل‌های این واژه‌نامه، کلمه شرح *sharh* است که در برابر آن نوشته شده است: *commentary*.
7. مؤلف همه سالها را به غیر از مواردی اندک به سال میلادی آورده است. در ترجمه، معادل هجری این سالها نیز ذکر شده است ولی از معادل‌سازی قرن‌ها صرف نظر شد.
8. مؤلف محترم گاه به جای «اسلام» از «عرب» استفاده کرده است، هر چند این موارد شایسته نقد به نظر می‌رسد، بدون تغییر آورده شده است.
9. تعبیر «قرون وسطا» تعبیری قابل دفاع به نظر نمی‌رسد و یک تقسیم‌بندی غرب‌محور و مبتنی بر تاریخ اروپاست ولی با این وجود در ترجمه از همین تعبیر استفاده شده است.
10. به نظر می‌رسد مؤلف محترم واژه فقه و حقوق را به یک معنی به کار برده است. در ترجمه برای کلمه *law* بر حسب مورد یکی از این دو واژه استفاده شده است.
11. درستی و نادرستی تاریخ‌های مذکور در متن با اعتماد به دقت نظر مؤلف مورد بررسی قرار نگرفته است و در مواردی که مؤلف آشکارا دچار اشتباه شده است اغلب بدون تذکر در پاورقی، تاریخ درست ذکر شده است.
12. تکرار یا عدم تکرار ذکر سال وفات اشخاصی که نام آنها چندین بار در متن آمده است، تابع متن اصلی کتاب است.
13. اصطلاحات به کار رفته از سوی مؤلف به غیر از موارد ضروری در پاورقی ذکر نشده است ولی یک اصطلاح‌نامه به ویژه برای استفاده دانشجویان تهیه و به پیوسته‌های کتاب افزوده شده است.
14. نمایه کتاب از متن اصلی ترجمه شده است و صفحات آن متناسب‌سازی شده است ولی پاره‌ای قابل توجه از مدخل‌های مفهومی آن مانند سیره و متون ادبی بود حذف شده است و به همین دلیل نام آن به «نمایه اعلام» تغییر یافت.

15. درود و سلام بعد از نام مبارک حضرات معصومان علیهم السلام برای حفظ روح حاکم بر متن اصلی، افزوده نشده است ولی در مواردی اندک واژه (امام) در آغاز نام معصومان علیهم السلام آمده است. یادآور می‌شوم پس از پایان ترجمه، برای اطمینان از رسا و گویا بودن آن، متن اولیه در اختیار سه تن از دانش‌آموختگان رشته تاریخ اسلام دانشگاه باقر العلوم علیه السلام که ذوقی برای مسائل نظری تاریخ و دستی در نگارش داشتند قرار گرفت تا جمله‌های مبهم و گنگ آن را مشخص سازند و از ملاحظات سودمند این عزیزان نیز در ویرایش نهایی ترجمه استفاده شد.

سپاس

سزاست در پایان مقدمه از کسانی که در فرایند این ترجمه، هر یک به گونه‌ای مرا رهین محبت خود ساختند، تشکر کنم. پس از دست‌اندرکاران خدوم «سمت» به ویژه رئیس سراسر اخلاص و مجاهدت این سازمان جناب آقای دکتر احمد احمدی، آقای دکتر مهدی احمدی، کارشناسان محترم سرکار خانمها مرضیه عیوضی و هاله معیری، ویراستار محترم جناب آقای رؤف شاهسواری که ریزبینی ایشان بر استواری ترجمه افزود و مرا متوجه پاره‌ای بی‌دقتیها کرد، وظیفه خود می‌دانم از این عزیزان نیز نام ببرم: مؤلف محترم آقای دکتر چیس اف. رابینسون برای گرگشایی از هشت جمله که دشوارترین جمله‌های کتاب برای بنده بودند، برادر عزیز حجت‌الاسلام آقای سیدمهدی توکل که در مواردی از کمک ایشان بهره گرفتم، دو طلبه گرامی آقای علی محمد تاج‌الدین و سرکار خانم سکینه قاضی‌خانی که زحمت پیدا کردن معادل‌های هجری سالهای میلادی را از سر لطف پذیرفتند، خانمها دکتر زهرا روح‌اللهی امیری، راحله ضائفی و فاطمه سرخیل هر سه از دانش‌آموختگان مقطع کارشناسی ارشد رشته تاریخ اسلام دانشگاه باقر العلوم علیه السلام و همکاران کنونی این دانشگاه که به مثابه یک جامعه آماری کوچک از مخاطبان اصلی کتاب، زحمت مطالعه متن اولیه ترجمه و مشخص ساختن عبارات گنگ و نامفهوم آن را بی‌منت و کریمانه پذیرفتند و آقای ابراهیم توبه‌یانی که فهم درست یکی از جمله‌های کتاب را مدیون ایشان هستم.

انتقادهایی که خوانندگان فرهیخته این متن برای بهبود آن عرضه خواهند داشت، برترین مصداق رحمت وعده داده شده در آیه 111 سوره مبارکه یوسف است. چشم انتظار این رحمتم.

محسن الویری

قم - دانشگاه باقر العلوم علیه السلام

23 دی 1392

به رسم سپاس

گرچه اندیشهٔ تدوین این کتاب به تدریج در خلال مطالعات و تدریسهایم شکل گرفت - و گاه نیز سخت به آن بی‌رغبت بودم - اما شهمت پرداختن به آن، در بعداز ظهر روزی دست داد که گفت‌وگوی کوتاهی با استاد پیشینم کوین رینهارت Kevin Reinhart در محوطهٔ هاروارد داشتم. او در این گفت‌وگو یادآور شد که اسلام‌شناسان نه فقط در برابر اسلام‌شناسان هم‌تراز خود بلکه در برابر همکاران علمی و دانشجویانشان نیز مسئولیت دارند. کتاب حاضر نتیجهٔ آن گفت‌وگوست؛ و نیازی به ذکر نیست که استادان پیشین را باید به خاطر دستاوردهای دانشجویانشان قدر دانست، ولی به هیچ روی نباید آنها را برای کاستیهایی که در کار دانشجویانشان وجود دارد نکوهش کرد. بخش عمده تحقیق و نگارش پیش‌نویس این کتاب در خلال سال تحصیلی با برکت 1999-2000 صورت گرفت که در مؤسسهٔ مطالعات پیشرفته Institute for Advanced Study در پرینستون به سر می‌بردم. بابت آن ایام سپاسگزار کادر آن مؤسسه به طور عام و پ. کرون P. Crone به طور خاص هستم. فرصت مطالعاتی آن سال با حمایت مالی شورای دانشکدهٔ مطالعات شرقی Board of the Faculty of Oriental Studies دانشگاه آکسفورد صورت گرفت که خود را همواره مدیون آنها می‌دانم. بخش عمده باقیمانده کار در مردیت Meredith، نیوهمپشایر New Hampshire نوشته شد، که آن هم تنها با گشاده‌دستی والدینم در وقت و انرژی صورت امکان یافت. من همچنین خود را مدیون آکادمی بریتانیا برای بورس پژوهشی British Academy for the award of a research grant می‌دانم که بخشی از مخارجم را تأمین کرد.

از بین کسانی که به روشهای مختلف مانند مطالعهٔ پیش‌نویس، پاسخ برخی پرسشها و مطرح ساختن پاره‌ای پرسشها و گردآوری مطالب مرا یاری رساندند، باید از اینها به طور ویژه تشکر کنم: اچ بون H. Bone، پ. کرون P. Crone، اف. ام. دونر F.M. Donner، آر. فوت R. Foote، جی. جی. وان گلدر G.J. van Gelder، جی. جی. گلون J. Gelvin، ام. گوردن M. Gordon، جی. هوارد جانستون J. Howard-Johnston، اچ. جیمسون H. Jamieson، ان. جمیل N. Jamil، جی. جانز J. Johns، ای. لنداتاسرون E. Landau-Tasserou، ا. مارشام A. Marsham، جی. اس. میثمی J.S. Meisami، سی. ملچرت C. Melchert، دی. اس. ریچاردز D.S. Richards، جی. اس. رایینسون J.S. Robinson، ای. راوساون E. Rowson و سی. ویکفیلد C. Wakefield.

واژه انگلیسی «History» - آن گونه که امروزه به کار می‌رود - مانند واژه عربی «تاریخ» مفهومی دوجوهی دارد. این واژه اغلب به معنی «گذشته» است؛ حال این گذشته هر چه باشد؛ دوران ماقبل تاریخ، دوران باستان، قرون وسطا، عصر جدید و حتی زمان معاصر؛ مانند آنچه در خاطرات روزانه به ثبت می‌رسد. ولی واژه «تاریخ» همچنین می‌تواند گزارشی از طرز فکر، آموزش و یا نوشته‌های ما «درباره گذشته» باشد، که در این صورت، یک رشته تحصیلی یا یک شاخه علمی است. وقتی می‌گوییم دانشجویان دانشگاه بریتانیا تاریخ می‌خوانند و دانش‌آموزان امریکایی به رشته تاریخ روی می‌آورند همین مفهوم از تاریخ مورد نظر است. با این بیان، واژه «تاریخ» با کلمه «تاریخ‌نگاری» تداخل پیدا می‌کند. تاریخ‌نگاری واژه‌ای ناهنجار ولی بسیار پرکاربرد است، چرا که فقط یک معنی دارد: «نوشتن درباره گذشته». از آنجا که بار معنایی تاریخ‌نگاری چیزی بیشتر از نوشتن درباره گذشته نیست، عنوان این کتاب این مطلب را به ذهن تداعی می‌کند که مسلمانان چگونه و چرا به نوشتن تاریخ روی آورده‌اند. این برداشت درست است ولی دقیق نیست، زیرا من در حقیقت می‌خواهم توضیح دهم که مسلمانان در دوران شکل‌گیری اولیه خود و در سده‌های نخستین اسلام چگونه به نوشتن تاریخ به زبان عربی روی آوردند. حال چرا فقط به زبان عربی و یا چرا فقط در دوران شکل‌گیری و دوران نخستین؟ معنای این تعابیر چه می‌تواند باشد؟ در این باره توضیحاتی باید داد.

بنا بر یکی از آخرین برآوردها، امروزه بیش از یک میلیارد مسلمان در جهان زندگی می‌کنند؛ جمعیتی انبوه از آنها در آسیا و آفریقا ساکن هستند، ولی در عین حال بیش از 32 میلیون مسلمان در اروپا و پنج میلیون نفر از آنها هم در امریکای شمالی سکونت دارند. آنها به زبانهای مختلف سخن می‌گویند و از نژادهای گوناگونی هستند. رشد چشمگیر اسلام پدیده‌ای است که می‌توان گفت به تازگی محقق شده است، ولی تقریباً در تمام طول تاریخ اسلام، مسلمانان دیگران را به تغییر دین خود و گرویدن به اسلام تشویق کرده‌اند و فقط در مواردی اندک به اجبار متوسل شده‌اند. برانگیختن دیگران برای گرایش به اسلام با استفاده از روشهایی مانند ارائه نمونه‌هایی الهام‌بخش، ایجاد انگیزه‌های تجاری و مالی، ساختن شهرها و یا تغییر الگوهای سکونت و زندگی اجتماعی صورت می‌گرفت. نتیجه اینکه، تقریباً در تمام ادوار تاریخ اسلام، عربها تنها اقلیتی انگشت‌شمار از مسلمانان را تشکیل می‌داده‌اند. حال آنکه حقیقت این است که اسلام در قرن هفتم میلادی در عربستان در میان اعراب پدیدار شد و تقریباً در دوران نخستین اسلام، تمام مناصب حکومتی یعنی همان دستگاه خلافت منحصراً در دست اعراب بود و بر اساس عقیده بیشتر کسانی که به تعریف خلافت پرداخته‌اند، مقام خلافت باید در خویشاوندان حضرت محمد ادامه می‌یافت، یعنی در عضوی از یک قبیله عربی به نام قریش. ولی تاریخ اسلام از حدود سال 900 (286 ق.) میلادی دیگر کمتر به اعراب - و در حقیقت حتی کمتر به قبایل و خاندانهای عرب - تکیه دارد و به جای آن بیشتر به ایرانیان، ترکها و بسیاری از گروههای نژادی دیگری که عرب نیستند پیوند می‌خورد. هرچند وطن مادری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی مکه لااقل برای مسلمانانی که همواره به سمت آن نماز می‌خواندند یا به زیارت آنجا می‌رفتند همچنان مرکز عبادی جهان اسلام باقی ماند، ولی مسلمانان در اواخر قرن هفتم، این شهر را به عنوان مرکز فعالیتهای سیاسی خود رها کردند و ابتدا سوریه و سپس عراق را به جای آن برگزیدند. خاور نزدیک مدت زمانی طولانی برای کسانی که درگیر تجارت شرق و غرب بودند از اهمیت سوق‌الجیشی برخوردار بود، ولی اکنون عربستان به دلیل کشف نفت، از جنبه سیاسی اهمیت بسزایی یافته است.

گرچه عربها از همان اوایل به تدریج از هسته مرکزی تاریخ اسلام کنار رفتند، ولی زبان نوشتاری آنها همواره موقعیت خود را تقریباً در میان همه نژادهای مختلف مسلمانان حفظ کرد. زبان عربی نزد مسلمانان از اهمیت

بسیاری بیش از آنکه زبان لاتین برای مسیحیان و زبان عبری برای یهودیان دارد، برخوردار است. مسلمانان غیرعرب به صورت عام، هر جا که زندگی کنند، فراگیری بخشی از زبان عربی را حتی اگر در حد یک آشنایی گذرا با الفبا و مبادی عربی و یا حفظ چند سطر از قرآن باشد وظیفه خود می‌دانند. این مسئله تا حدی به دلیل نوع نگرش مسلمانان به کتاب آسمانی خود و اساساً کتاب آسمانی از یکسو و مسئله اقتدار از سوی دیگر، قابل توجیه است؛ به این معنی که اگر مسیحیان جنبش پروتستان که مسیحیانی اصلاح طلب هستند، انجیل لاتینی را به زبان بومی خود ترجمه کردند و این کار را بخشی از برنامه‌هایشان برای بیرون آوردن قدرت از چنگ کشیشان رسمی تلقی کردند؛ زبان عربی قرآن اما همواره از این گونه تصرفات توسط مسلمانان، خواه اصلاح طلب و خواه غیراصلاح طلب، مصون بوده است. وقتی ابن تومرت (متوفای سال 1130 م. / 524 ق.) اسلام ناب مورد نظر خود را در میان بربرهای افریقای شمالی تبلیغ می‌کرد، یکی از برنامه‌هایش آموزش زبان عربی به آنها بود تا بتوانند قرآن را به همان زبانی که از طرف خدا نازل شده است بخوانند. این بدان معنی است که گرایش مسلمانان به کتاب مقدس خود یعنی قرآن به تنهایی نمی‌تواند توجیه‌کننده این باشد که زبان عربی تقریباً به شکل انحصاری در همه زمینه‌های آموزش عالی در شمال آفریقا و خاورمیانه در قرنهای هفت و هشت میلادی دوام یافته باشد و به هر حال نگرش به قرآن خود متأثر از نگرشهای گسترده دیگری است.

فتوحات نیمه قرن هفتم، که طی آن لشکریان مسلمان امپراتوری روم شرقی را از شمال آفریقا، مصر، سوریه و فلسطین به عقب راندند و به حکمرانی 400 ساله ساسانیان در عراق و ایران پایان دادند، به پدید آمدن حکومتی اسلامی انجامید که لااقل در آغاز، به دست مسلمانان عرب و برای آنها اداره می‌شد، اعرابی که برخی از آنها زندگی شهری داشتند ولی بسیاری از آنها هنوز خود را بادیه‌نشین می‌دانستند. با وجود این، همان‌طور که در یکی از جملات حکمت‌آمیز چینیان آمده است: «ممکن است یک امپراتوری را بر پشت اسب به وجود آورد، ولی حکمرانی از آنجا ممکن نیست.» مسلمانان هم دریافتند که بنا نهادن یک امپراتوری به معنی استقرار، شهرسازی، ایجاد نظام مدیریتی و دستگاه اداری و خلق بافتی فرهنگی است که عرب و غیرعرب به نحو یکسان بتوانند در آن مشارکت داشته باشند. به این ترتیب، در خلال سده‌های نخستین حکمرانی اسلامی، عرب و غیرعرب، مسلمان و غیرمسلمان - در حقیقت تقریباً هر کس با هر خاستگاه فرهنگی که بتوان درباره آن سخن گفت - زبان عربی را به عنوان زبان یک فرهنگ غنی و برتر برگزید. این روند عربی‌سازی، که باید از روند اسلامی‌سازی یعنی تغییر دین مردم به اسلام متمایز شود، مدتی طول کشید و بالطبع جریان آن از یک منطقه تا منطقه دیگر تفاوت داشت، اما به جرئت می‌توان گفت که جریانی بود تا حدی غیرقابل اجتناب. زبان عربی به عنوان زبان میانجی¹ در سرزمین «هلال خصیب»، تقریباً به صورت کامل جایگزین زبان آرامی شد، ولی در ایران و سایر سرزمینها که حکومت نخستین اسلامی ناتوان تر و فرهنگ بومی توانمندتر بود، تنها توانست تأثیراتی عمیق بر جای نهد و جای زبان فارسی را نگرفت. به این معنی که زبان فارسی می‌توانست باقی بماند، ولی در لباس زبان عربی؛ بدین گونه که با الفبای عربی نوشته شود و با انبوهی از وام‌واژه‌های عربی همراه باشد. بنابراین، گرچه در میانه قرن هفتم، وحدت سیاسی به وجود آمده در خاورمیانه متأثر از فتوحات بزرگ اسلامی عمری کوتاه داشت (حدود 200 سال بیشتر دوام نیافت)، اما الگوهای فرهیخته فرهنگی و فکری‌ای که امپراتوران عرب - مسلمان با استقرار و حمایت از زبان عربی پدید آورده بودند، همچنان دوام یافت. حتی امروزه نیز زبان عربی خارج از منطقه عربی خاورمیانه به عنوان زبان نوشتاری در حوزه الهیات و فقه باقی مانده است؛ درست مانند زبان لاتین در برخی مؤسسه‌های آموزشی کاتولیک. شاید تاریخ، نمونه

1. Lingua Franca، زبانی که مردم یک منطقه با زبانهای مختلف، به عنوان زبان واحد انتخاب می‌کنند - م.

موفقی از سیطرهٔ زبانی را مانند زبان عربی ندیده باشد که همگام با گسترش سرزمین اسلامی، بسط یافت.¹ ظهور ناگهانی و گسترش زبان عربی در خاورمیانه تنها یکی از دستاوردهای چشمگیر حکومت نخستین اسلامی به شمار نمی‌آید، بلکه یک پدیدهٔ نوآورانهٔ استثنایی در تاریخ بشریت بود. پدیده‌ای با چنان گستره و تنوعی از عرضه ادبیات که داعیه رقابت با همهٔ دیگر سنتهای ادبی را داشت. نخستین فعالیتهای علمی مسلمانان، در مناطقی که اعراب بعد از فتوحات، در آن سکنی گزیدند و آنجا را اداره کردند، متمرکز شد، به ویژه در شهرهای عراقی بصره، کوفه و مدتی بعد بغداد، که به فاصلهٔ کمی بعد از سرنگونی قبیلهٔ قریشی اموی به دست قبیلهٔ قریشی عباسی در سال 750 م. / 132 ق. سال روی کار آمدن عباسیان - تأسیس شد.² در این شهرها بود که زبان عربی از یک ابزار ارتباطی گستردهٔ شفاهی به زبان و ادبیاتی با قابلیت‌های فراوان تبدیل شد: دستور زبان شکل گرفت، فرهنگ ادبی عربی در سطح جهانی امکان دستیابی یافت و نظامهای آموزشی و شاخه‌های مختلف ادبیات - به ویژه در سایهٔ حمایت‌های خلفای سدهٔ هشتم و نهم میلادی - تدوین شد. این مسئله کاملاً طبیعی است که مرکز این امپراتوری موجد همهٔ این علوم باشد، زیرا پایتخت خلافت، مرکز اجتماع حامیان این زبان و محل تمرکز امکاناتی بود که به همین مقیاس، افراد باهمت و خوش‌استعداد را از سرزمین عراق و فراتر از آن به سوی خود جذب می‌کرد. ولی این مسئله نیز طبیعی است که دیگر ایالات هم سرانجام می‌بایست معارفی را تولید می‌کردند و چنین هم کردند، به ویژه در سدهٔ نهم و دهم که عراق در زمینهٔ سیاسی و اقتصادی رو به انحطاط گذاشت. در این زمان دوران تکوین اولیهٔ جامعهٔ اسلامی به پایان رسیده بود. زیستگاههای اعراب در بسیاری از این سرزمینها از همان آغاز به صورت نسبی کم بود، ساکنان عرب در سرزمینهای غرب دور اسلامی یعنی اسپانیای امروز و شرق دور اسلامی مثل ترکمنستان، ازبکستان و افغانستان همواره از سوی جمعیت‌های بومی غیرعرب کوچک شمرده می‌شدند، اما همین غیربومیهای کوچک پس از سالها فعالیت، با همگون‌سازی و ایجاد تغییرات فرهنگی و با حمایت سلسله‌های مستقل نوظهور، عالمان بسیاری تربیت کردند.

خلافت نخستین عباسیان با مرکزیت بغداد، تا حدی یکپارچه بود، اما خیلی زود در دوران هارون الرشید (حک. 786-809 / 170 تا 193 ق.) بذر سلسله‌های حکومتی ایالتی پاشیده شد. ثمرهٔ این حرکت به وجود آمدن «جهان اسلام»ی با مراکز متعدد حکمرانی‌ای بود که توسط خاندانهای حکومتگر بزرگ و کوچک و با ملیتهای ترک، کرد، فارس و جز آن - چند صباحی و گاه در سالهای متمادی - در گستره‌ای از غرب مدیترانه تا آسیای میانه، ریشه دوانیده و فرمانروایی کردند. به استثنای امویان اسپانیا که بعد از روی کار آمدن عباسیان در سال 750 م. مستقل شده بودند و نیز فاطمیان - سلسله‌ای شیعی که از سال 969 تا 1171 م. / 358 تا 565 ق. بر مصر حکم راندند - تقریباً همهٔ حکمرانان فوق، مشروعیت خود را یا وامدار شخص خلیفهٔ عباسی بودند - که اکنون دیگر ناتوان شده بود - و یا وامدار تبعیت از قانون و شریعتی که خلیفه نماد آن به حساب می‌آمد. در هر صورت این سلسله‌ها در حمایت از الگوهای فرهنگی‌ای که نخست در عراق شکل گرفته بود مشارکت داشتند. این حمایت مادام که با دغدغهٔ آموزش همراه بود، در حقیقت حمایت از زبان عربی، ادبیات عربی و زبانهای متأثر از زبان عربی مانند فارسی جدید به شمار می‌رفت. حتی سلسله‌های متفاوتی مانند سلسلهٔ فاطمیان که گرایشهای شیعی داشتند و محدود به فاطمیان هم

1. برای ایجاز سخن، من از این منبع بهره جسته‌ام:

A. Khazanov, 'Muhammad and Jenghiz Khan compared: the religious factor in world empire building', *Comparative Studies in History and Society* ۳۵ (۱۹۹۳), p. ۴۶۹.

2. این سخن مؤلف محترم درست نیست. ساخت بغداد در سال 145 ق. / 763 م. و در زمان خلافت منصور دومین خلیفهٔ عباسی آغاز شد و چهار سال به درازا انجامید - م.

نمی‌شد، بر همین راه رفتند. پیوند تاریخی بین تشیع و ایران به اندک زمانی پس از کشف دنیای جدید برمی‌گردد که برای خاور نزدیک دوران معاصر به حساب می‌آید. در همین نقطه است که ما وارد اوایل قرن شانزدهم می‌شویم که در آن مقطع، نه تنها نخستین بار یک سلسله حکومتی به نام صفویه، تشیع را مذهب رسمی ایرانیان قرار داد، بلکه فتح قاهره به دست عثمانیها هم به حکومت طولانی ممالیک (حک. 1250 تا 1517 م. / 648 تا 923 ق.) پایان داد. آموزش زبان عربی از سوی صفویه و عثمانیها هم پی گرفته شد و حتی می‌توان گفت که در برخی جنبه‌ها به شکوفایی رسید. ولی برای هدفی که در این کتاب دنبال می‌کنم این دوران را پایان دوره‌ای قرار داده‌ام که آن را دوران کلاسیک می‌خوانم و درباره تاریخ‌نگاری پس از 1500 م. / 906 ق. جز در مواردی استثنایی چیزی نخواهم گفت.

زبان عربی به عنوان زبان رسمی علمی، زبان تاریخ‌نگاری مسلمانان بود و بعدها به تدریج مسیحیان تحت ذمه هم به آن روی آوردند. این وضعیت همچنان تا اواخر قرن دهم و یازدهم ادامه داشت، تا اینکه سلسله‌های حکومتی سرزمینهای شرق اسلامی، به تدریج زبان فارسی را در مقام زبان نوشتاری، نخست در شعر و سپس در نثر احیا کردند. مورخی فارس‌زبان چون ابن‌فندق بیهقی در اواسط قرن دوازدهم مطالب خود را به زبان عربی می‌نوشت، ولی رفته‌رفته این شیوه دچار دگرگونی شد و سرانجام شرق اسلامی، سنتی پرتکاپو را برای تاریخ‌نگاری به زبان فارسی پی افکند. مدتها بعد، ترکان عثمانی نیز از تاریخ‌نگاری به زبان ترکی حمایت و دیگر زبانهای رایج در سرزمینهای اسلامی هم آثاری را به زبان خودشان عرضه کردند. بی‌شک برخی از منتقدان من ممکن است به همین نکته توجه کنند و اصرار داشته باشند که بهتر بود نام این کتاب را چیزی مانند «تاریخ‌نگاری اسلامی به زبان عربی» می‌نهادم. باید پاراگرافهای قبلی روشن کرده باشد که چرا «تاریخ‌نگاری عربی» عنوانی نامناسب است. ولی «تاریخ‌نگاری اسلامی به زبان عربی» هم نادرست است و هم دربردارنده واژگانی زاید. بخواهیم یا نخواهیم واقعیت این است که بیشتر کتابهای نوشته شده در این دوران به قلم غیرعرب‌زبانهایی بوده است که به عنوان یک مسلمان تحصیل کرده، افکار و اندیشه‌های خود را مطابق قواعد و معیارهای زبانی رایج بیان کرده‌اند. برای مثال ظاهراً ابوجعفر طبری بزرگ‌ترین مورخ سه قرن نخست اسلامی، ایرانی بود. مراد از نوشتن به زبان عربی همین است. تاریخ‌نگاری اسلامی شاید چندزبانه باشد، ولی همواره یک کوشش جمعی هم‌گرا بوده است. و زمانی که مسلمانان به نوشتن تاریخ خود به زبان فارسی یا ترکی اقدام کردند، در واقع پیرو الگوهای متمایزی بودند که بعضی از آنها قبلاً در میانه سده نهم و برخی دیگر هم در سده دوازدهم و سیزدهم پدید آمده بود. برای شناخت تاریخ‌نگاری مسلمانان به زبان فارسی نه تنها باید زبان فارسی را آموخت، بلکه باید تا حدی به سنت عربی که تاریخ‌نگاری فارسی در بستر آن پدید آمد هم پرداخت، و در این صورت، فهم تاریخ‌نگاری فارسی تنها تکمله‌ای است بر آنچه سنت تاریخ‌نگاری به زبان عربی در زمینه تاریخ‌نگاری اسلامی به ما می‌آموزد. همین بررسی که نمایانگر تکاپویی شدید برای نوشتن تاریخ به زبان فارسی در آن دوران است، تداوم چشمگیر سنت عربی در زبان فارسی را نشان می‌دهد. درباره زبان ترکی هم ماجرا از همین قرار است. شاید هیچ اثری در زبان عربی به پای زندگی‌نامه خودنوشت با شکوه بابر به زبان ترکی چغتای نرسد، اما از یاد نباید برد که در زمانی که او این زندگی‌نامه را می‌نوشت یعنی اوایل قرن شانزدهم ایرادهایی که قبلاً در زمینه زندگی‌نامه‌های خودنوشت در زبان عربی وجود داشت، دیگر برطرف شده بود. آری، تاریخ‌نگاری ترکی هم، همانند تاریخ‌نگاری فارسی، ریشه در سنت اسلامی - عربی دارد.¹

1. برای آگاهی از میراث محلی ایرانی، بنگرید به:

A.K.S. Lambton, 'Persian local histories: the tradition behind them and the assumptions of their authors', in *Yād-Nāma in memoria di Alessandro Bausani* (Rome, ۱۹۹۱), i, pp. ۲۲۷-۲۳۸;

و درباره دین میراث ادبی ایران به زبان عربی، بنگرید به:

من در این کتاب فرض را بر این گذاشته‌ام که خواننده کتاب به اندازه کافی درباره تاریخ اسلام و تاریخ‌نگاری اسلامی کنجکاو دارد که زحمت مطالعه درباره آن را به خود بدهد، اما فاقد هر نوع آگاهی پیشینی درباره تاریخ اسلام و به ویژه زبان عربی است. اگر در نتیجه مطالعه این کتاب، تنی چند از خوانندگان به سراغ فراگیری یکی از این دو بروند، من آن را موفقیتی بزرگ برای خود حساب خواهم کرد. برای کسانی که می‌خواهند نکات بیشتری از زبان عربی را فرا بگیرند، من آوانگاری کلمات عربی را ارائه داده‌ام. آنها که در حال فراگیری زبان عربی هستند چگونگی تلفظ درست حروفی مانند ض، ط، ص و مانند آن را خواهند آموخت. در آغاز، بیان نکاتی ساده و قابل فهم درباره قواعد زبان عربی و واژگان

آن - چه برای علاقه‌مندان زبان عربی و چه کسانی که از این زبان خوششان نمی‌آید - لازم است. اول اینکه در زبان عربی حرف تعریف، همان «ال» است که همواره به عنوان پیشوند بر سر اسمهای واجد شرایط درمی‌آید (در زبان عربی برای نشان دادن اسمهای نکره حرف خاصی وجود ندارد)، بنابراین «کتاب» به معنای یک کتاب و «الکتاب» به معنای یک کتاب شناخته شده، است. دوم اینکه وقتی اسم مؤنث از حالت وقف خارج می‌شود صدای آخر آن به تاء تبدیل می‌شود از این رو هر دو عبارت *sīra of Muḥammad* و *sīrat Muḥammad* یک معنای واحد یعنی «زندگی‌نامه پیامبر» را می‌رسانند. سوم اینکه «ابن» با تلفظ همزه ('Ibn') و یا تلفظ کسره ('ibn') به معنای فرزند است و در مواقع بسیاری از جمله در شجره‌نامه‌ها به صورت مخفف ('b.') نوشته می‌شود، همچنین است لفظ 'Abū' به معنای پدر و 'Abī' که در حالت اضافه به صورت اخیر نوشته می‌شود. بنابراین علی بن ابی‌طالب که نام کامل علی پسرعمو و داماد پیامبر است، در ترجمه واژه به واژه به معنای علی پسر پدر طالب است. یادآور می‌شود bt علامت اختصاری بنت به معنای دختر است. چهارم اینکه صفت‌هایی که به یاء مشدد ختم می‌شوند بیانگر نسبت یک چیز با چیز دیگر هستند، مثلاً طبری به عنوان یک اصطلاح جغرافیایی به معنای متعلق به طبرستان، و حنبلی به عنوان یک اصطلاح علمی به معنای تابع مکتب فکری احمد بن حنبل و قرشی به عنوان یک اصطلاح قبیلگی یعنی منسوب به قبیله قریش.

من در این کتاب برای آسان‌سازی و شفاف‌سازی مطالب برای خوانندگان غیرعرب و غیرمسلمان، تصاویری از متون تاریخی که پیش از این به زبان انگلیسی ترجمه شده‌اند، یک واژه‌نامه مختصر، چند نقشه، یک سال‌شمار، تاریخ وفیات و یک فهرست پیشنهادی از منابع برای مطالعه بیشتر آورده‌ام. و باز هم به همین دلیل تنها در مواردی اندک از تقویم اسلامی که قمری است و از 622 م. آغاز می‌شود، استفاده کرده‌ام. تاریخ هجری که نامش برگرفته از هجرت نبوی به مدینه است، در مواردی مورد استفاده قرار گرفته که به جزئیات چاپ کتابهای عربی اشاره کرده باشم. در این کتابها تاریخ هجری با علامت ه. مشخص شده است. کتابهای چاپ ایران هم اغلب بر اساس تقویم هجری ولی با تفاوتی اندک نسبت به تقویم هجری کشورهای عربی هستند، یعنی تقویم ایران هجری شمسی و

K.A. Luther, 'Islamic rhetoric and the Persian historians, 1100-1300 A.D.', in J.A. Bellamy, ed., *Studies in Near Eastern Culture and History in Memory of Ernest T. Abdel-Massih* (Ann Arbor, 1990), p. 93;

و برای ترجمه زندگی‌نامه خودنوشت بابر به این اثر او مراجعه کنید:

his *The Baburnama: Memoirs of Babur, Prince and Emperor*, trans. W.M. Thackston (Washington, D.C., ۱۹۹۶);

بررسی این زندگی‌نامه را نیز در این منبع می‌توان مطالعه کرد:

S. Dale, 'Steppe humanism: the autobiographical writings of Zahir al-Din Muhammad Babur, ۱۴۸۳-۱۵۳۰', *IJMES* ۲۲ (۱۹۹۰), pp. ۳۷-۵۸.

تقویم کشورهای عربی هجری قمری است و به هر حال، ما نیازی به پرداختن به آن نداریم. در مواردی که به چند ویرایش از یک کتاب ارجاع داده‌ام، مانند خیلی موارد دیگر سعی نکرده‌ام به صورت جامع همه ویرایشها را مد نظر قرار دهم. همچنین خوانندگان توجه داشته باشند که بیشتر کتابها و مؤلفان مذکور در این کتاب را می‌توانند در *دایرةالمعارف اسلام* (چاپ لیدن، 1954 به بعد) و *دایرةالمعارف ادبیات عربی با سرویراستاری جی. اس. میثمی*¹ و پی. استارکی² (لندن و نیویورک، 1998 م.) که هر دو از نظر کتاب‌شناختی بسیار غنی هستند، بیابند. برای آنها که همت بیشتری دارند و با زبان آلمانی هم آشنا هستند، *تاریخ ادبیات عرب* کارل بروکلمان³ (وایمار، لپزیک و لیدن، 1898-1949) و *جلد اول کتاب تاریخ نگارشهای عربی فؤاد سزگین*⁴ (لیدن، 1967) یک مرجع معتبر به حساب می‌آید. کتاب بروکلمان همه دوره مورد بررسی ما را پوشش می‌دهد و کتاب سزگین چهار قرن نخست اسلامی را. آنها که با عربی آشنا نیستند هم حتماً باید از *معجم المؤلفین عمر رضا کحاله*⁵ (دمشق، 1957-1961/1377-1381 ق. و چندین بار چاپ در بیروت) استفاده کنند.

به عنوان مقدمه‌ای بر حوزه‌های همچنان دست‌نخورده و دور از دسترس به نام تاریخ‌نگاری مسلمانان، این کتاب تکمله‌ای است بر برخی متون و منابع موجود، به ویژه ویرایش دوم *تاریخ تاریخ‌نگاری مسلمانان فرانتس روزنتال*⁶ (لیدن، 1968 م.) و *کتاب تفکر تاریخی عربی در دوران کلاسیک نوشته ت. خالدی*⁷ (کمبریج، 1994) و *کتاب تاریخ‌نگاری فارسی تا پایان قرن دوازدهم نوشته جی. اس. میثمی (ادینبرگ، 1999)* که تمامی این کتابها باید از سوی کسی که علاقه‌مند به مسائل طرح شده در کتاب حاضر است مطالعه شود. این آثار در اهداف و مهم‌تر از آن در رویکردها با هم تفاوت دارند. من به عنوان مورخ اجتماعی که اصولاً و نه منحصراً متن‌پژوه هستم به گونه‌ای بر کارکرد اجتماعی و تولید سنت تاریخ‌نگاری تأکید کرده‌ام که شاید بعضی آن را افراطی بشمارند. به دیگر سخن، من در این کتاب به همان اندازه که به آنچه مورخان مسلمان نوشته‌اند، پرداخته‌ام درباره چگونگی و چرایی نوشته‌های مورخان مسلمان هم صحبت کرده‌ام و اکنون داوری را به خوانندگان وامی‌نهمم که آیا تأکید من افراط بوده است یا آن‌گونه که خود می‌اندیشم کمتر از آن است که باید باشد. نکته آخر اینکه هدف اصلی من در این کتاب، بیشتر عرضه سنت کلاسیک تاریخ‌نگاری مسلمانان به صورت جامع و قابل فهم بوده است تا بررسی یا تفسیر آن، آن‌گونه که به ترتیب، روزنتال و خالدی انجام داده‌اند. و من این کار را به دو شکل انجام داده‌ام: نخست اینکه کوشیده‌ام میراث تاریخ‌نگاری را در قالب جامعه‌شناسی آموزش به معنای وسیع کلمه مطرح کنم و در نتیجه همه چیز از اقتباسات مورخان از فقه گرفته تا منابع درآمد آنها و شیوه‌های سامان‌دهی یادداشتهای آنها را بحث کرده‌ام. دوم اینکه سه گونه تاریخ‌نگاری را پیشنهاد کرده‌ام: گاه‌نگاری (مبتنی بر توالی زمانی رویدادها)⁸، سیره‌نگاری⁹ و تراجم‌نگاری¹⁰ و هدف من از این پیشنهاد، تدوین یک نظام برای پیکره بزرگ و درهم‌ریخته منابع است.

-
1. J. S. Meisami
 2. P. Starkey
 3. C. Brockelmann
 4. F. Sezgin
 5. U. Kahhāla
 6. F. Rosenthal
 7. T. Khalidi
 8. chronography
 9. biography
 10. prosopography

و اما معنای این اصطلاحات سه‌گانه چیست؟

1. مراد من از گاه‌نگاری، گونه‌ای از تاریخ‌نگاری است که رویدادها را بر اساس توالی زمان وقوع مثلاً به ترتیب سال یا به ترتیب حکومت خلفا تنظیم می‌کند و شرح می‌دهد. تاریخهای عمومی که از مباحث مربوط به شروع آفرینش آغاز می‌شود و جهان غیرمسلمانان را هم به ویژه در مسائلی که به تاریخ مسلمانان مربوط است، پوشش می‌دهد، از مصادیق گاه‌نگاریهاست ولی تاریخهای محلی که اغلب شکل تراجم‌نگاری یا غیر آن را دارد، کمتر به این شیوه است.

2. سنت اسلامی گونه‌های مختلفی از روایات مربوط به زندگی‌نامه‌ها را پدید آورد، ولی مقصود من از سیره‌نگاری تک‌نگاریهایی است که به زندگی یک شخصیت پرداخته‌اند و بیش از آنکه یک اثر جامع درباره آن فرد باشند نمایشی از زندگی او به حساب می‌آیند. همان طور که بعداً نیز خواهیم دید، در زبان عربی به این شکل از نوشته‌ها سیره (روش رفتار) گفته می‌شود و این واژه، به روشنی الگوی این نوع نوشته‌ها را بیان می‌کند. اگر تاریخهای عمومی شکل معتبر گاه‌نگاری به حساب آیند، سیره نبوی هم معتبرترین شکل سیره‌نگاری بوده است، هر چند از همان دوران نخست، سیره دیگر اشخاص هم به رشته تحریر درمی‌آمده است.

3. و اما منظور من از تراجم‌نگاری، نوشتن شرح حال اعضای یک گروه اجتماعی است نه مطالعه جمعی گروههای اجتماعی، آن گونه که مورخان جدید از این اصطلاح می‌فهمند. واژه یونانی *prosōpon* در ترکیب *prosopography* به معنای صورت و یا فرد است. سیره‌نویسی درباره شخصیت‌های برجسته و ممتاز و کسانی است که زندگی استثنایی یا قهرمانانه‌ای در زمانه خود داشته‌اند، ولی تراجم‌نگاری به گردآوری و دسته‌بندی محورهایی از سیره می‌پردازد که وابستگی فرد به یک گروه اجتماعی را نشان می‌دهد. هر یک از مدخلها در تراجم‌نگاری ترجمه خوانده می‌شود. در مباحث آینده خواهیم دید که فریبی ترجمه‌ها مرز سیره‌نگاری و تراجم‌نگاری را از بین می‌برد و این دو را در هم می‌آمیزد. آثاری بسیار از این دست را، که در میراث‌های غربی و غیرغربی مانند میراث چینی یافت می‌شود، فرهنگ زندگی‌نامه‌ها می‌خوانند.¹

در فصل چهارم درباره این اصطلاحات و تعریف آنها مطالب بیشتری ارائه خواهد شد. در اینجا به بیان این نکته بسنده می‌کنم که این تقسیم‌بندی بیشتر یک تقسیم‌بندی ابتکاری و ذهنی بوده است تا عمل‌گرایانه؛ منظوم آن است که آنچه پیش رو دارید، یک کتاب راهنما برای دست‌اندرکاران تاریخ‌پژوهی نیست، و من فقط به پاره‌ای توضیحات کلی درباره بهره‌گیری از منابع برای نگارش تاریخ اسلام بسنده کرده‌ام. برای بحثهایی عمیق‌تر خوانندگان باید به سراغ منابعی چون اینها بروند: کلود کاهن² در کتاب *درآمدی بر تاریخ اسلام در قرون وسطی: قرون هفتم تا پانزدهم میلادی*؛ روش‌شناسی و عناصر کتابشناسی (پاریس، 1983 م)، ژان سواژه³ و کلود کاهن در *مدخل تاریخ شرق اسلامی* (پاریس، 1961 م) که به زبان انگلیسی هم با عنوان *درآمدی بر تاریخ شرق مسلمان: یک راهنمای کتاب‌شناختی* (برکلی، 1965 م) ترجمه شده است. و آر. اس. هامفریز⁴ در *تاریخ اسلام: چارچوبی برای تحقیق* (تجدید چاپ با ویرایش جدید، پرینستون⁵، 1991 م) و ت. ناگل¹ در *کتاب جهان اسلام تا سال 1500 م*. (مونخ،

1. من نخستین کسی نیستم که واژه «*prosopography*» را به معنای تراجم‌نگاری و تراجم‌نویسی به کار برده‌ام، ر.ک.

M.J.L. Young, 'Arabic biographical writing' in M.J.L. Young et al., eds., *Religion, learning and Science in the 'Abbasid Period* (Cambridge History of Arabic Literature; Cambridge, 1990), p. 170.

2. C. Cahen

3. J. Sauvaget

4. R. S. Humphreys

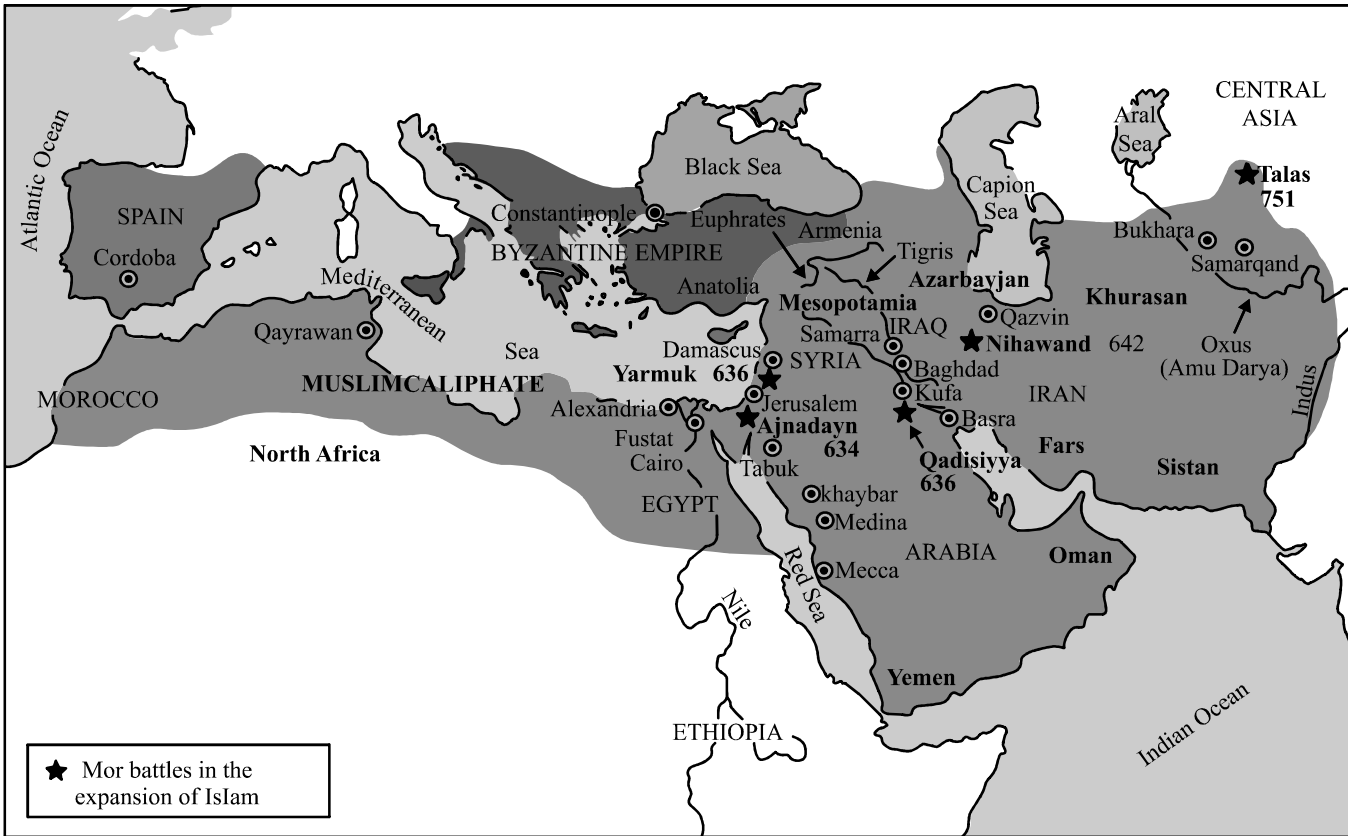
5. Princeton

1998 م). این کتابها از جنبه‌های گوناگون الگو هستند.

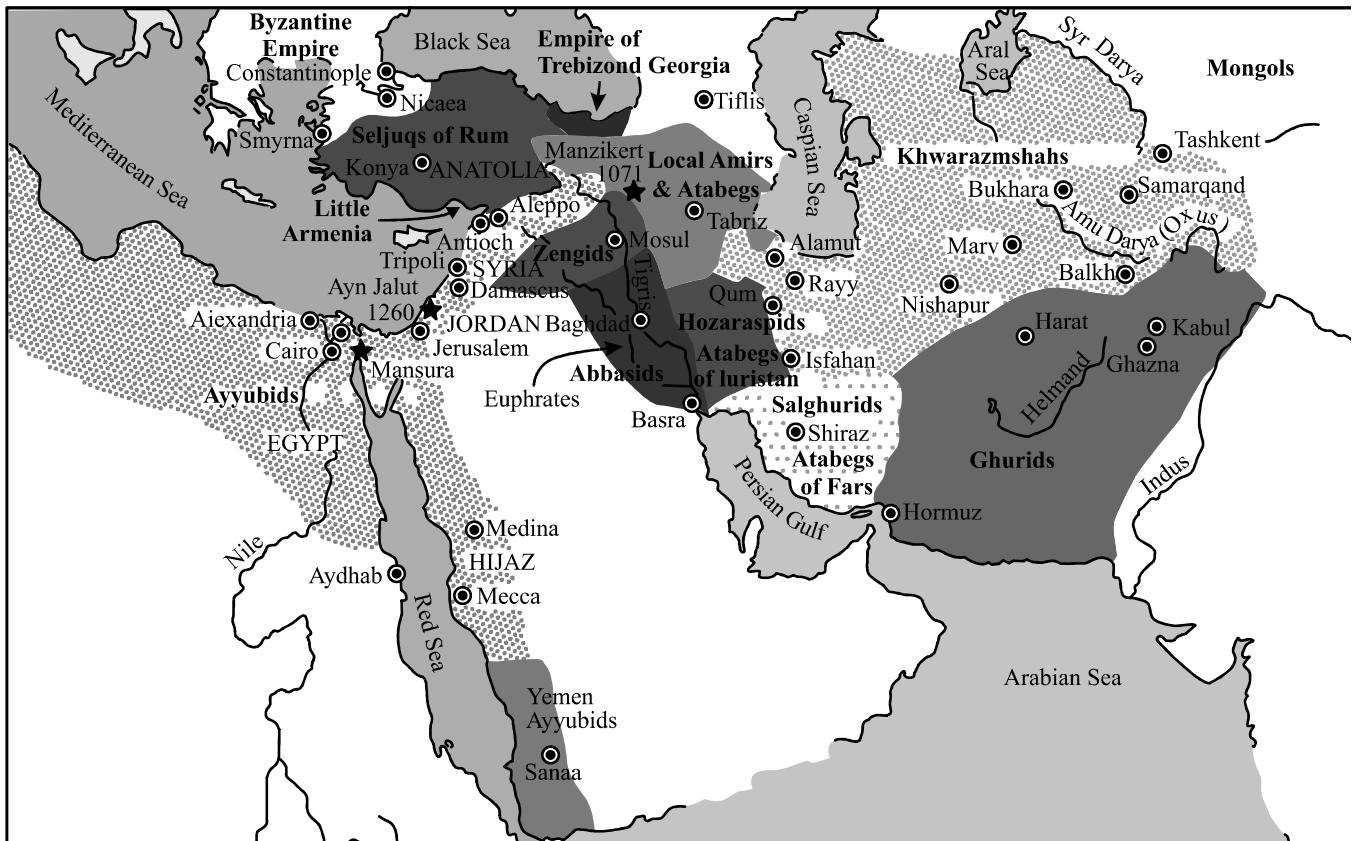
از منظر تاریخ‌نگاری، مسلم است که ماندگاری منابع تاریخی به عنوان منبع تاریخ، خود یک موضوع تاریخی است و همین مطلب درباره نگره‌ها و طبقه‌بندی‌هایی که مورخان برای معنی بخشیدن به منابع مورد استفاده خود ابداع کرده‌اند، نیز صدق می‌کند. زمینه تاریخی تدوین این کتاب و مجموعه‌ای که این کتاب یکی از حلقه‌های آن است، رشد مطالعات دانشگاهی درباره اسلام و تاریخ اسلام است که همگی این خواسته را پی گرفته‌اند که دری به سوی مطالعات اسلامی برای مبتدیان بگشایند. امید ویژه من این است که در این مسیر دشواریهای موجود برطرف و گوشه‌های پوسیده این صفحه از تاریخ هم ترمیم شود. در این کتاب من با آرزوی خدمت به طیفی گسترده از مخاطبان اعم از دانشجویان، پژوهشگران و حتی اسلام‌گرایان کوشیده‌ام بین ساده‌سازی، تعمیم و مقایسه از یک سو و ارائه یک کار الگو و سرمشق از سوی دیگر موازنه برقرار سازم، هر چند در خود این جمله که آرزویم را در قالب آن بیان کردم از نظر نحوی نتوانسته‌ام موازنه ایجاد کنم و حجم کلماتی که برای بیان هر یک از دو هدفم به کار برده‌ام با هم برابر نیستند. در اینجا و جاهای دیگر، این کلمه قصار منسوب به اچ. اچ. میونرو² مایه دلخوشی من است که «گاه یک خطای کوچک جلوی خروارها توضیح را می‌گیرد». و در این کتاب هم خطاهای من، سطح توقع خوانندگان را پایین آورده است و مرا بی‌نیاز از پاسخ به پرسشهای بسیار کرده است.

1. T. Nagel

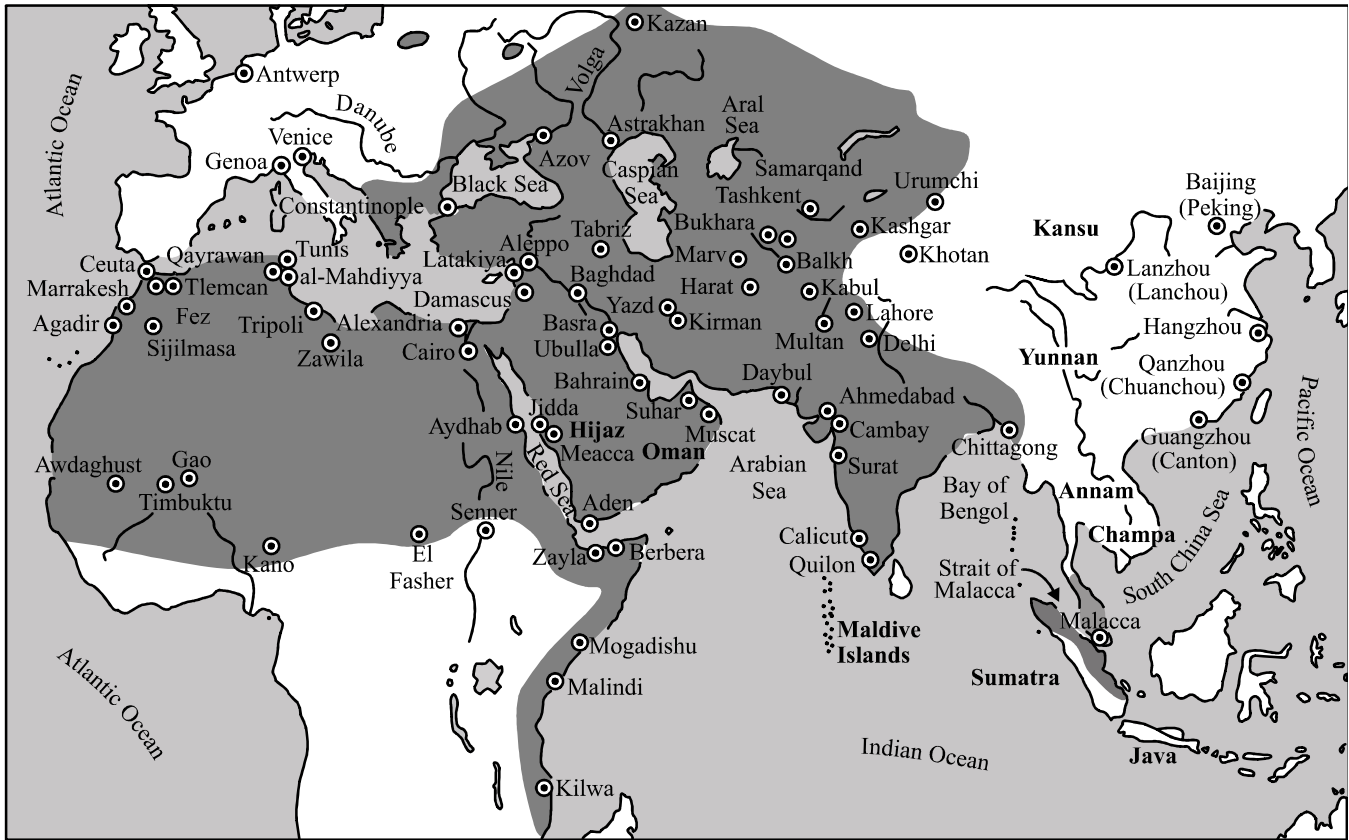
2. H. H. Munro



نقشه 1 خاورمیانه در دوران نخستین اسلامی



نقشه 2 سرزمینهای مشترک المنافع اسلامی در میانه قرن سیزدهم میلادی



نقشه 3 جهان اسلام در سال 1500 م. / 906 ق.